

## مطالعه تطبیقی مناسبات دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی(ره) و علی عبدالرازق

سید مرتضی هزاوی<sup>۱</sup>

میثم برزگر<sup>۲</sup>

### چکیده

اندیشمندان مسلمان در مورد چگونگی برقراری رابطه بین دین و سیاست، خصوصاً در قرن اخیر، نظریه‌هایی مطرح کرده‌اند که در بعضی موارد مخالف یکدیگر هستند. در این نوشتار سعی شده است که با مقایسه دو نظریه مشهور در این رابطه، علل اختلاف دیدگاه این اندیشمندان تبیین گردد. برای نیل به این هدف به بررسی موردی دیدگاه دو نظریه‌پرداز به نام دنیای اسلام یعنی امام خمینی(ره) به‌عنوان مدافع رابطه همه جانبه دین و سیاست در قالب ولایت فقیه، و علی عبدالرازق به‌عنوان نماینده طرفداران سکولاریسم، در چارچوب نظریه بحران اسپریگنز پرداخته شده است. بر اساس این چارچوب، هر نظریه سیاسی طی چهار مرحله: مشاهده بحران، تشخیص علل، بازسازی ذهنی جامعه و ارائه راه درمان، در ذهن نظریه‌پرداز شکل می‌گیرد. فرضیه پژوهش حاضر از این قرار است که امام خمینی(ره) و عبدالرازق نیز طی این چهار مرحله و تحت تأثیر شرایط و بحران ویژه‌ای دیدگاه خود را مطرح کرده‌اند، سپس برای اثبات نظریه‌شان هر کدام به آیات خاصی از قرآن کریم استناد می‌کنند. این نکته به وضوح اثبات کننده این مطلب است که شرایط و بحرانی که هر اندیشمندی با آن مواجه است، سهم به‌سزایی در شکل‌گیری نظریه‌های سیاسی دارد و در نتیجه موجب اختلاف در نظریه‌ها می‌گردد.

**کلیدواژه‌ها:** دین، سیاست، امام خمینی(ره)، علی عبدالرازق، اسپریگنز

**Email:** sm.hazavei@yahoo.com

۱- استادیار، عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول)

**Email:** meysam.b86@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه بوعلی سینا

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۱

## مقدمه

بررسی مناسبات دین و دولت در جهان اسلام مهمترین مبحث در اندیشه سیاسی اسلامی محسوب می‌شود. از آنجایی که دین اسلام در مورد اکثر مسایل سیاسی و اجتماعی صاحب نظر است، از زمان ظهورش تا به امروز مباحثات زیادی حول این موضوع، توسط اندیشمندان و دین‌شناسان مختلف مطرح شده که همین امر به نوبه خود موجب ظهور فرقه‌ها و مذاهب متعددی گردیده است. شیعیان دوازده امامی را می‌توان مهمترین انشعاب دانست؛ مذهبی که در نتیجه دعوا بر سر جانشینی سیاسی - معنوی پیامبر(ص) از مسلمانان اهل سنت جدا شد. بنابراین مطرح شدن این مباحث خیلی هم تازگی ندارد و از همان ابتدای ظهور اسلام جنجال برانگیز بوده است. اما در دوران معاصر این موضوع شکل دیگری به خود گرفته است؛ در این دوران، دیگر سؤال اصلی این نبود که جانشین پیامبر(ص) چه کسی باید باشد؟ بلکه سؤالی که ذهن اندیشمندان هر دو مذهب سنی و شیعه را به خود مشغول کرده است این بود که رابطه دین و سیاست در جهان اسلام را چگونه می‌توان بازتعریف کرد؟ در جهانی که نه صحابه‌ای وجود داشت که بتوان به قول او اعتماد کرد و برای اهل سنت خلیفه انتخاب نمود؛ نه امام معصوم(ع) حضور داشت که شیعیان مطیع فرمان او باشند. ده‌ها سال است که این موضوع اندیشمندان سیاسی و دینی در جهان اسلام را به خود مشغول داشته و تاکنون نظریه‌های مختلفی حول آن ساخته و پرداخته شده است. در این شرایط متفکران مسلمان شیعه و سنی، نظریه‌ها و آراء متعددی را مطرح کردند که آنها را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد:

گروه اول را طرفداران پیوند همه جانبه دین و سیاست تشکیل می‌دهند. این گروه سیاست را جزئی از دین اسلام مطرح می‌کنند و این دو را لاینفک تلقی می‌نمایند. امام خمینی(ره) را می‌توان مهمترین نظریه‌پرداز این گروه دانست که موفق به عملی کردن طرح خود شد.

گروه دوم، طرفداران جدایی دین از سیاست هستند و بر همین اساس معتقدند که سیاست به‌عنوان مسأله‌ای کاملاً دنیای باید از دین به‌عنوان مسأله‌ای اخروی جدا شود. علی عبدالرازق از مسلمانان اهل سنت را می‌توان در این گروه جای داد.

اما گروه سوم را نیز می‌توان در این حوزه تشخیص داد، یعنی کسانی که در حد وسط دو نظریه قبلی جای می‌گیرند. طرفداران این تز به دنبال جمع کردن بخشی از مظاهر تمدن غربی با شرع اسلام هستند؛ و در واقع به دنبال ایجاد تعادل و توازن بین عرصه دین و محدوده سیاست می‌باشند. علامه محمد حسین نایینی مهمترین نظریه‌پرداز عصر مشروطه را می‌توان نماینده این دیدگاه برشمرد. از آنجا که موضوع پژوهش حاضر محدود به بررسی آراء امام خمینی و عبدالرازق است از توضیح بیشتر در مورد دیدگاه سوم معذوریم.

از دیدگاه امام خمینی(ره)، رابطه‌ی دین و سیاست مسلم‌انگاشته شده و هیچ تناقضی بین این دو وجود ندارد. ایشان در کتاب «ولایت فقیه» برای اثبات نظریه‌شان مبنی بر پیوند دین و سیاست به آیات قرآن و

احادیث استناد می‌کنند. امام معتقدند که اسلام رابطه‌ی همه جانبه با سیاست دارد؛ اسلام، سیاست دارد و مسلمانان دارای سیاست می‌باشند (خمینی، بی تا: ۱۶۸).

عبدالرازق بر جدایی و تفکیک دین از سیاست تأکید دارد. وی در کتاب معروف خود «اسلام و مبانی حکومت»<sup>۱</sup> نظریه‌ی خود را مطرح کرده است. به زعم وی، ادعای خلافت از ابتدا چیزی از اساس دین راستین یا عقل سلیم با خود به همراه نداشته است (عبدالرازق، ۱۳۸۲: ۲۱۳). در مورد تشکیل حکومت توسط پیامبر(ص) هم معتقد است که پیامبر برای تأسیس دولت قیام نکرد، او نه سلطان بود و نه مؤسس دولت و نه داعیه‌ی سلطنت داشت (همان: ۲۴۳). وی نیز برای اثبات مدعای خود به آیات قرآن رجوع می‌کند.

نکته مهم و قابل توجه در مورد این دو اندیشمند، این است که هر دو با استناد به آیات قرآن به دنبال اثبات نظر خود هستند. سؤالی که پیش می‌آید این است که چه عوامل و شرایطی باعث شده است که دو اندیشمند مسلمان با رجوع به یک منبع مشترک، به دو دیدگاه کاملاً متفاوت در مورد رابطه‌ی دین و سیاست برسند؟

یک فرضیه در پاسخ به این سؤال این است که نظریه امام خمینی(ره) و عبدالرازق در مورد رابطه‌ی دین و سیاست، کاملاً تحت تأثیر مبانی نظری و اعتقادی - مذهبی آنها شکل گرفته و مسائل سیاسی - اجتماعی، کاملاً بی تأثیر بوده است. این فرضیه به زعم پژوهش حاضر باطل است، زیرا از نگاهی سطحی ناشی می‌شود.

فرضیه‌ی تحقیق حاضر از این قرار است که بحران‌ها و شرایط و تحولات سیاسی - اجتماعی متفاوت در جامعه و دوران هر یک از این اندیشمندان باعث شده است که به دو دیدگاه متفاوت در مورد رابطه دین و سیاست برسند. فروپاشی خلافت اسلامی و ناکارآمدی آن برای جوامع مسلمان، و به بیانی دیگر ناکارآمدی سیاست دینی در عصر عبدالرازق و از طرفی استبداد و فساد در عصر زندگی امام خمینی(ره) در ایران، به خاطر تفکیک دین و سیاست، عواملی هستند که هر کدام از این دو اندیشمند، آنها را ریشه‌ی بحران میدانند. تحت تأثیر این شرایط، هر یک از آنها با یک پیش زمینه‌ی خاص و برای اثبات مدعای خود به قرآن رجوع می‌کنند و آیاتی را انتخاب و به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که بتوانند ادعای خود را ثابت کنند.

چارچوب نظری مورد استفاده در این پژوهش، نظریه بحران اسپریگنز<sup>۲</sup> می‌باشد. براساس این چارچوب، هر نظریه سیاسی طی چهار مرحله: مشاهده بحران، تشخیص علل، بازسازی ذهنی جامعه و ارائه راه درمان، در ذهن نظریه پرداز شکل می‌گیرد (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۴۰). تأکید بر تأثیر بحران موجود در جامعه، بر شکل گیری آراء این دو اندیشمند، این پژوهش را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند.

۱. الاسلام و اصول الحکم

### علی عبدالرازق و جدایی دین از سیاست

عبدالرازق (۱۸۸۸م/۱۹۶۶م) یکی از مهمترین حامیان سکولاریسم در دنیای اسلام می‌باشد که کتاب «اسلام و مبانی حکومت» را که بر جدایی دین از سیاست تأکید می‌کرد در سال ۱۹۲۵ منتشر ساخت. لذا در این بخش از پژوهش به بررسی دیدگاه وی در کتاب مذکور پرداخته می‌شود.

#### مشاهده بحران

طبق دیدگاه اسپرینگز اولین گام برای فهم یک نظریه سیاسی خاص این است که بدانیم، مشکل و بحران از دید نظریه پرداز چه بوده است؟ یعنی مفسر باید دقیقاً از جایی شروع کند که نظریه پرداز، برای ارائه نظریه خود شروع کرده است. این همان نکته‌ای است که اسپرینگز از آن با عنوان «منطق درونی» یاد می‌کند (همان: ۵۴). در این مرحله باید عواملی که باعث تحریک ذهن عبدالرازق شده و او را وادار به تفکر و نظریه پردازی کرده است شناسایی شود. برای نیل به این مهم، باید اوضاع سیاسی- اجتماعی جامعه تحت سلطه خلیفه (اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) به دقت بررسی گردد.

عامل اصلی و مهم بروز مشکلات در جوامع مسلمان تحت سلطه عثمانی را می‌توان استعمار و حضور نیروهای غربی در این جوامع دانست، زیرا پدیده استعمار از یک سو باعث بروز مشکلات جدید برای منطقه شد و از طرف دیگر، این جوامع را نسبت به مشکلات خودشان آگاه کرد که این امر در مقایسه وضعیت موجود مسلمانان با وضعیت غربی‌ها اتفاق می‌افتاد. به‌نوشته‌ی هشام شرابی در کتاب «روشنفکران عرب و غرب» بیداری عرب، اصطلاحی است که روشنفکران عرب برای توصیف روند نوگرایی به کار برده‌اند و نه محصول آگاهی ناگهانی خود به خودی، بلکه ثمره مبارزه جویی و رقابت غرب در همه سطوح زندگی- اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، روانشناختی- بود که در سده نوزدهم آغاز شد (شرابی، ۱۳۶۹: ۳). حضور این بیگانگان باعث می‌شد که جنبه‌های مختلف زندگی مردم این مناطق تحت تأثیر قرار گیرد و دچار انحطاط گردد. لذا به موازات انحطاط اقتصادی، سیاسی و نظامی امپراتوری، غرور فرهنگی و دینی مردم نیز متزلزل گردید. کشورهای غربی، ارزش‌ها و فرهنگ‌های جدیدی با خود به همراه آورده بودند که مردم بومی و به خصوص نسل جوان را تحت تأثیر قرار می‌داد. زندگی کردن در یک جامعه مبتنی بر سنت و دین اسلام، و از طرف دیگر تحصیل در فرهنگ غربی که به هیچ وجه شباهتی با فرهنگ خودشان نداشت، باعث احساس سردرگمی و از خودبیگانگی در نسل جوان شده بود. بدین ترتیب، از خودبیگانگی مسلمانان تحصیل کرده از این نسل آغاز شد (همان: ۲۶). شکست‌های نظامی، تجاوز و غارتگری، باعث برانگیخته شدن احساس نفرت نسبت به غرب می‌شد، ولی از طرف دیگر احساس شیفتگی نسبت به فرهنگ و پیشرفت علمی غرب نیز وجود داشت. روی هم رفته می‌توان این دوگانگی و ناهماهنگی را در نوشته‌ها و آثار نویسندگان آن دوره به وضوح مشاهده کرد؛ مهر به فرهنگ غربی و کین به ستم استعمار غربی (عنایت، ۱۳۵۸: ۳۹).

عبدالرازق نیز گرچه به‌طور صریح از تأثیر استعمارگران اروپایی بر جوامع مسلمان، در کتاب «اسلام و مبانی حکومت» سخنی نگفته است، اما به‌طور ضمنی هم، شیفتگی خود را به فرهنگ و علم غربی نشان

می‌دهد و هم احساس بد، خود را نسبت به عقب‌ماندگی مسلمانان و پیشروی اروپا نمایان می‌سازد. او می‌نویسد: «هیچ چیز در دین وجود ندارد که مسلمانان را از فراگیری و سبقت گرفتن از ملت‌های دیگر در علوم اجتماعی و سیاسی و... منع کند و از انهدام نظام‌های کهنه و خوارکننده مردم باز دارد» (عبدالرازق، ۱۳۸۲:۲۸۸).

مشکل مهم دیگری که در زمان زندگی عبدالرازق وجود داشت و بیش از گذشته خودنمایی می‌کرد، اختلافات قومی، زبانی و فرقه‌ای بود که وحدت جوامع تحت سلطه عثمانی را از بین می‌برد؛ وحدتی که برای بقای امپراتوری لازم بود. وقایعی که بیشتر تحت تأثیر حضور غربی‌ها و آشنایی این جوامع با مفاهیمی همچون ناسیونالیسم و میهن پرستی اتفاق می‌افتاد، تئوری حکومت جهانی اسلام را به خطر می‌انداخت. رواج این اختلافات مخالف آنچه که در اسلام از آن با عنوان امت واحد یاد می‌شود بود. از این رو، می‌توان با شرابی هم سخن گشت که «با رواج ارزش‌های نو، وحدت و یکپارچگی نظم اجتماعی کهن رو به زوال نهاد» (شرابی، ۱۳۶۹: ۸). این اوضاع و شرایط، گواه بر آن بود که امپراتوری عثمانی با بحران بزرگی مواجه است و سرانجام پس از پایان جنگ جهانی اول و شکست عثمانی، این امپراتوری تکه تکه شد و به چند کشور مستقل تبدیل گشت. عبدالرازق که در این برهه از زمان نظریه خود را مطرح کرد، به این مسأله توجه داشته و امکان تشکیل حکومت واحد جهانی تحت لوای دین را ناممکن می‌داند. وی با توجه به تجربه خلافت اسلامی، می‌نویسد: «این موضوع معقول به نظر می‌رسد که همه جهان دین واحدی را اتخاذ کنند و ساختار بشریت در سایه یک دین شکل بگیرد، اما پدید آمدن حکومت واحد در جهان و همچنین وحدت سیاسی مشترک خارج از طبیعت بشر است و خواست خداوند نیز به آن تعلق نگرفته است» (عبدالرازق، ۱۳۸۲: ۲۵۸-۲۵۹).

وی در پاسخ به کسانی که برای اثبات نظریه حکومت واحد جهانی تحت لوای اسلام، به دوران پیامبر(ص) رجوع می‌کنند و آن دوران را به‌عنوان سرمشق خود قرار داده‌اند، معتقد است: «این وحدت عربی که در زمان پیامبر(ص) به وجود آمد، به هیچ وجه از سنخ یک وحدت سیاسی و در برگیرنده مفاهیم سیاسی حکومت و دولت نبود. این وحدت با خالی بودن از شائبه سیاسی، یک وحدت دینی و ایمانی بود، که نشانی از وحدت دولتی و سلطنتی به همراه نداشت» (همان، ۲۶۶).

بنابراین یکی از دلایل مهم فروپاشی خلافت اسلامی که به وسیله ترکان عثمانی اداره می‌شد، فقدان وحدت داخلی بود؛ وحدتی که ایجاد کردن آن به قول عبدالرازق خارج از طبیعت بشر است و غیرممکن می‌نماید.

اما مشکل مهمتری که در این دوره وجود داشت و می‌توان آن را عامل اصلی از بین رفتن وحدت دانست، استبداد، ظلم و ستم ترکان عثمانی نسبت به سایر مردم می‌باشد. در نظامی که همه گونه قدرت دنیایی به خلافت تعلق دارد و خلافت منشأ هر گونه مشروعیت در جامعه و دولت به شمار می‌رود، کاملاً مشخص است که هیچ چیز به غیر از کسب رضایت سلطان اهمیت ندارد. شرابی در این باره می‌نویسد: «واقعیت در همه جا نمایان بود. الفاظ اهمیت داشتند نه معانی؛ بالاترین هدف زندگی اجتماعی به دست

آوردن منصبی دولتی بود؛ منصب دولتی همراه با مسئولیت نبود، اما فرصتی برای بالا بردن موقعیت و ثروت فردی بود. مراسم و تشریفات، نوکرماپی و چاکرمنشی، ابزار دست یافتن به موقعیت و احترام بودند» (شرابی، ۱۳۶۹:۱۴۲). در چنین نظام فاسدی، به ناگزیر باید دستگاه سرکوب نیرومندی وجود داشته باشد تا مردم معترض را خفه کند و باید استبدادی حاکم باشد که هیچ کس حق اعتراض نداشته باشد. امپراتوری عثمانی از چنین ویژگی‌ای برخوردار بود و هر صدایی را در نطفه خفه می‌کرد.

علی عبدالرازق نیز استبداد و ستم خلیفه را عامل مهمی در عقب ماندگی مسلمانان مطرح می‌کند. به باور وی، راهکارهای سلاطین به مرگ مباحث قوی علمی و نابودی نشاط فکری در میان مسلمین منتهی گشت و به فلج شدن اندیشه سیاسی به‌ویژه مباحثی که به مقام خلافت و خلفا مربوط می‌شد، منجر گردید. وی معتقد است که قرار گرفتن در مقام خلیفه، باعث می‌شود که هر شخصی به سوی استبداد و ظلم روی بیاورد و ستم کردن را برای او آسان می‌کند. او می‌نویسد: «هنگامی که تعلق خاطر در اوج خود قرار می‌گیرد و با نهایت تعصب و غیرت جمع می‌گردد و سپس با قدرت امتداد می‌یابد چیزی جز استبداد پدید نمی‌آید و حکمی جز شمشیر بر جای نمی‌ماند» (عبدالرازق، ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲۰۲).

بنابراین استعمار، فقدان وحدت، استبداد و فساد دستگاه حکومت را می‌توان به‌عنوان مشکلاتی مطرح کرد که باعث ایجاد بحران اصلی، یعنی انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان در دوران زندگی عبدالرازق شده بودند که در نهایت نیز به فروپاشی نظام خلافت منجر شد.

### تشخیص علل بحران

در این مرحله باید علت بحران موجود، یعنی انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان را از دیدگاه عبدالرازق مورد بررسی قرار داد. او این بحران را ناشی از نارسایی و ناکارآمدی نظام سیاسی موجود (خلافت)، یعنی حکومت مبتنی بر دین می‌داند.

عبدالرازق در مورد خلافت، که طرفداران آن مدعی اصلاح امور دنیایی و اخروی به‌وسیله خلیفه هستند، نظری کاملاً متفاوت دارد. وی معتقد است که خلافت نه تنها سودی برای جوامع مسلمان نداشته است؛ بلکه علت تمام بدبختی‌ها و مشکلات مسلمانان نیز می‌باشد. وی در مورد خلافت می‌نویسد: «به واقع پیروی از آنها حتی صلاح دنیایی مردم را نیز تأمین نمی‌کند، تا چه رسد به پاسخگویی به نیازهایی که در حوزه دین با آن مواجهند و اگر بخواهیم بیشتر از این خلافت را توصیف کنیم، باید بگوییم چیزی جز نکبت برای اسلام و مسلمین و منبع شر و فساد نبوده است» (همان: ۲۰۹).

عبدالرازق برای اثبات ادعای خود مبنی بر این که خلیفه، جانشین پیامبر و از سوی خدا نیست به آیات قرآن استناد می‌کند. وی معتقد است که در قرآن حتی یک آیه هم در مورد وجوب خلافت وجود ندارد و اگر خلافت از اصول دین اسلام بود، باید در قرآن که در تفصیل دین از هیچ چیز فروگذار نکرده است، به آن اشاره می‌شد. او می‌نویسد: «عجیب‌تر آن که شما اگر کتاب خدا را در دست بگیرید، از سوره «فاتحة‌الکتاب» تا سوره «ناس» به هر کجای آیات که نظر کنید، درباره امامت عامه یا خلافت در آن‌ها چیزی نمی‌بینید» (همان: ۱۸۸).

او همچنین، آیاتی را که علمای اهل سنت برای توجیه ضرورت خلافت، به آنها استناد می‌کنند رد می‌کند و دارای شأن نزول خاصی می‌داند که ربطی به موضوع خلافت ندارد. به‌عنوان مثال به آیه ۵۹ سوره نساء "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"، اشاره می‌کند. طرفداران خلافت، منظور از «اولی الامر» در این آیه را همان خلفا می‌دانند، اما عبدالرازق با توجه به آنچه که مفسران در مورد این آیه ذکر کرده‌اند، «اولی الامر» را همان امرای مسلمان در زمان پیامبر می‌داند که هیچ ربطی به خلیفه و خلافت ندارد (همان: ۱۸۷).

دلیل دیگری که در فقه سنی برای اثبات مسأله خلافت به آن استناد می‌شود، اجماع است. براساس اجماع، بزرگان صحابه پس از وفات پیامبر(ص) برای جلوگیری از خالی نبودن زمان از وجود امام، مهمترین امر را که دفن رسول خدا بود رها کردند و به تعیین امام پرداختند. بنابراین، خلافت بیعتی اختیاری است که مبنی بر رغبت و تمایل اهل حل و عقد ایجاد گردیده است؛ اما آنچه که در واقعیت اتفاق افتاده است خلاف این مطلب را ثابت می‌کند. عبدالرازق معتقد است که در تاریخ اسلام به جز موارد نادر مثل خلفای راشدین، هیچ خلافتی وجود نداشته است که بر پایه ارعاب و ایجاد ترس یا قهر و غلبه بنیان نشده باشد. «در واقع، خلافت حکومتی است که تنها با قدرت اسلحه و ارتش سراپا مسلح برجا مانده است» (همان: ۱۹۷). وی پایه و اساس خلافت را، زور و غلبه می‌داند تا اجماع. «اما برای اجماع در این موضوع نیز دلیلی نمی‌یابیم و اگر هم از آنان دلیلی بخواهیم، از ارائه آن سرباز می‌زنند» (همان: ۱۹۵).

عبدالرازق، برای کسانی که به حکومت اسلامی در عصر پیامبر اشاره می‌کنند و آن را به‌عنوان دلیلی برای وجوب خلافت مطرح می‌کنند، نیز پاسخی دارد. وی معتقد است که پیامبر(ص) فرستاده‌ای از جانب خدا بود که دعوت به دین می‌نمود و مأمور تشکیل حکومت و دولت سیاسی نبود. او می‌نویسد: «اگر می‌خواهی در فهم رسالت پیامبر(ص) دچار سرگردانی و گمراهی نشوی باید به این نکته توجه داشته باشی که پیامبر(ص) تنها رسولی برای فراخواندن مردم به دین بود و هیچ‌گاه حکمرانی و رسالت را در هم نیامیخت. همانا پیامبر(ص) هیچ‌گاه در صدد تأسیس مملکت، آن‌چنان که در فهم سیاسی امروز مراد است، برنیامد و مانند همه رسولان نه سلطان بود و نه مؤسس دولت و نه داعیه سلطنت داشت (همان: ۲۴۳). عبدالرازق، برای اثبات این‌که، شأن پیامبر(ص) ربطی به حکمرانی سیاسی ندارد به آیات قرآن نیز استناد می‌کند. به‌عنوان مثال می‌توان به آیه ۸۰ از سوره نساء اشاره کرد: «من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظاً».

وی آیات قرآن، همانند نمونه بالا را گواه بر جدایی رسالت از حکومت می‌داند و معتقد است که پیامبر(ص) تنها وظیفه راهنمایی و ارشاد مردم را برای رسیدن به رستگاری، از جانب خدا داشته است.

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر و صاحبان امر خود پیروی کنید.

۲. کسی که رسول را اطاعت می‌کند، خدا را اطاعت کرده است و کسی که روی برگرداند، ما تو را حافظ آنها نفرستادیم.

«قرآن به صراحت درباره محمد(ص) می‌فرماید او غیر از رسالت حقی بر مردم ندارد. اگر او حکمران بود، طبیعتاً بر مردمش حق پادشاهی داشت» (همان: ۲۵۲).

بنابراین، طبق دیدگاه عبدالرازق و با توجه به دلایلی که مطرح می‌کند، خلافت جزء ارکان دین نیست و تنها به خاطر مصلحت‌جویی سلاطین و استفاده ابزاری آنها از دین، به‌عنوان نقطه مرکزی دین اسلام مطرح شده است. عبدالرازق حکومت مبتنی بر دین (خلافت) را باعث گمراهی مردم و در کل علت اصلی همه مشکلات می‌داند. وی معتقد است که «سلاطین به اسم دین راه‌های روشن هدایت را پوشاندند و به اسم دین استبداد را حاکم کردند و مردم را نادان می‌خواستند» (همان: ۲۸۶، ۲۸۷). او خلافت را مانند شب سیاهی می‌داند که روشنایی صبح را به زنجیر کشیده است و روشنایی خود را تنها در سایه برق شمشیرها و آتش جنگ‌ها تأمین می‌کند.

### نظم و خیال، بازسازی جامعه

در این مرحله، نظریه‌پرداز باید جامعه‌ای که فاقد بحران است و دچار بی‌سازمانی نیست را ترسیم کند. بنابراین باید به این پرسش پاسخ دهد: جامعه خوشبخت کدام است؟ البته باید به این نکته توجه داشت که «تصویری که نظریه‌پرداز از نظم سیاسی ارائه می‌دهد، برداشت شخصی اوست» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۱۲۰). به‌نظر عبدالرازق جامعه مطلوب، جامعه‌ای است که در آن، مردم تعیین‌کننده واقعی سرنوشت خویش باشند و به نظام‌های مبتنی بر زور و شمشیر تن ندهند. وی بر آن است که باید مسائل معنوی از امور دنیایی تفکیک شوند و تعیین نوع حکومت با توجه به اقتضای زمان و مکان، به عهده خود مردم باشد. او در این باره می‌نویسد: «تشکیل حکومت و وحدت سیاسی از اهداف دنیوی است و خداوند چگونگی انتخاب آن را به خود انسان واگذار کرده است تا بر مبنای عقل خود آن‌طور که مصالح خود را تشخیص می‌دهد در کار خود تدبیر کند و این اوج حکمت خداوندی است که انسان‌ها مختلف باشند» (عبدالرازق، ۲۵۹: ۱۳۸۲).

عبدالرازق، حتی رسیدگی پیامبر به امور دنیایی مردم را اقتضای مقام عظیم ایشان می‌داند که هیچ ربطی به قضیه رسالت ندارد؛ یعنی پیامبر(ص) از طرف خدا مأمور تشکیل حکومت نبوده است و صرفاً ابلاغ دین بر عهده ایشان بوده است. وی برای اثبات این مسأله به آیات قرآن استناد می‌کند. از جمله این آیات می‌توان به آیه ۵۴ از سوره الاسراء اشاره کرد: «و ما ارسلناک علیهم وکیلاً». وی معتقد است که مسلمانان نیز مثل همه ملل دنیا برای برقراری نظم و امنیت به حکومت نیاز دارند، ولی آنچه که مهم است تعیین شکل و نوع حکومت بر مبنای عقل و تدبیر توسط خود مردم است.

### راه درمان

پس از این که بحران به درستی شناسایی شد، دلایل آن مشخص گردید و جامعه منظم ترسیم گشت، نظریه‌پرداز باید راه حل پیشنهادی خود را ارائه کند.

همان‌طور که در مرحله دوم (تشخیص علل) اشاره شد، عبدالرازق علت بحران را حکومت دینی یا همان خلافت، تشخیص می‌دهد و همه مشکلات را ناشی از قدسی جلوه دادن جایگاه خلیفه و ولایت مطلق او بر مردم می‌داند. وی برای رهایی از این مشکلات و بحران‌ها، جدایی حکومت از دین را به‌عنوان راه حل مطرح می‌کند. او حکومت را یک امر دنیوی می‌داند که تعیین آن باید به خود مردم واگذار شود و مسائل دینی را مربوط به امور اخروی و معنوی تشخیص می‌دهد. عبدالرازق در این رابطه می‌نویسد: «ولایت پیامبر هدایت و ارشادی به سوی خداوند است، در صورتی که ولایت عرفی در جهت تدبیر مصالح زندگی و آبادانی سرزمین است. یکی برای دین است و دیگری برای دنیا، یکی برای خدا و دیگری برای مردم، یکی زعامت دینی و دیگری زعامت سیاسی و چه فاصله دوری که بین این دو وجود دارد» (همان: ۲۴۸).

عبدالرازق بر آن است که بی‌ربط بودن نظام خلافت را به ارکان دین ثابت کند و به مردم بفهماند که فروپاشی خلافت نه تنها باعث بدبختی مسلمانان نمی‌شود بلکه راه آنها را به سوی پیشرفت هموار می‌کند. او برای اثبات این ادعا به آیات قرآن کریم استناد می‌کند. وی با توجه به این آیات به دنبال اثبات این نکته است که پیامبر(ص) نیز مانند انبیای قبلی یک رسول بوده و مسئولیتش فقط ابلاغ دین است و هیچ پیوندی بین رسالت و حکومت وجود ندارد. از جمله آیه‌ای که بر آن‌ها استناد شده است می‌توان به آیه ۸۲ سوره نحل اشاره کرد، آنجا که می‌فرماید: «فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین»<sup>۱</sup>؛ و همچنین آیه ۵۴ از سوره نور، که می‌فرماید: «و ما علی الرسول الا البلاغ المبین»<sup>۲</sup> (همان: ۲۵۴، ۲۵۵).

دلیل دیگری که عبدالرازق برای اثبات جدایی دین از سیاست مطرح می‌کند، تعیین نکردن جانشین توسط پیامبر(ص) برای خود می‌باشد. به نظر او «رسول‌الله(ص) به رفیق اعلی پیوست، بی‌آنکه کسی را بعد از خود به‌عنوان خلیفه معرفی کند و یا این‌که به برپایی چنین نظامی در میان قوم خود اشاره نماید» (همان: ۲۶۹). وی معتقد است اگر حکومت یک مسأله دینی و از اصول آن شمرده می‌شد، پیامبر(ص) حتماً برای خودش جانشین تعیین می‌کرد و انجام نشدن این امر مهم گواه بر جدایی حکومت از دین اسلام است. در نهایت، نتیجه‌ای که عبدالرازق از این مباحث استخراج می‌کند این چنین است:

«و حقیقت آن است که دین اسلام از آن‌چه به نام خلافت میان مسلمانان متعارف شده، مبراست و از آنچه در پیرامون آن گرایش به دنیا، ایجاد وحشت، برتری طلبی و قدرت طلبی وجود داشته باشد، خود را بری می‌داند. خلافت بخشی از خط مشی‌های دینی نیست و امر قضاوت از وظایف نظام حکومتی است و از زیر مجموعه‌های ساختار سیاسی به شمار می‌رود و برای این‌گونه مقوله‌ها جایگاه دینی قابل تصور نیست. بدین معنا که دین آنها را اثبات و انکار نکرده است، بلکه آن را به خود ما واگذار کرده است تا با مراجعه به احکام مبتنی بر عقل و تجارب ملت‌ها و قواعد سیاسی عمل نماییم» (همان: ۲۸۸).

دیدگاه علی عبدالرازق در مورد رابطه دین و سیاست، در چارچوب نظری بحران اسپریگنز به این صورت است:

۱. پس اگر رو گردانند بر تو نیست مگر رسانیدن پیام آشکار.

۲. و نیست بر رسول مگر ابلاغ پیام آشکار.

مشاهده بحران	انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان
علل بحران	پیوند و مداخله دین در سیاست
بازسازی ذهنی جامعه (جامعه آرمانی)	جامعه مبتنی بر عقل که در آن مردم تصمیم گیرنده هستند.
راه درمان	جدایی دین از سیاست یا سکولاریسم.

### امام خمینی(ره) و نظریه ولایت فقیه

امام خمینی(ره) (۱۲۸۱ش/۱۳۶۸ش) یکی از بزرگترین اندیشمندان جهان اسلام می‌باشد که طرفدار پیوند همه جانبه دین و سیاست است. امام با توجه به عقاید و اصول شیعیان به دنبال تحقق حکومت اسلامی در قالب ولایت فقیه بودند. در این بخش از پژوهش، به بررسی نظریه ولایت فقیه و چگونگی شکل‌گیری آن، با استفاده از چارچوب نظری بحران اسپریگنز پرداخته می‌شود.

#### مشاهده بحران

در این مرحله، به شناسایی بحران زمانه امام خمینی(ره) پرداخته خواهد شد و عواملی که باعث تحریک ذهن ایشان شده بود مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین باید تحولات و شرایط سیاسی - اجتماعی عصر پهلوی به دقت بررسی گردد تا شرایط شکل‌گیری نظریه امام خمینی(ره) به درستی درک شود.

یک مشکل اساسی که طی دو قرن نوزدهم و بیستم، تقریباً دامن‌گیر همه کشورهای جهان سوم بود مسأله استعمار و حضور نیروهای بیگانه در این کشورها است. اگر چه ایران هیچ‌گاه به صورت همه جانبه به یک کشور مستعمره تبدیل نشد اما همیشه تحت نفوذ کشورهای قدرتمند و استعمارگر بود که در دوران حکومت پهلوی نیز به وضوح شاهد این نفوذ همه جانبه هستیم. امام خمینی(ره) نیز از این موضوع غافل نبود و همیشه در پیام‌ها و سخنرانی‌هایشان در مورد نقش مخرب استعمارگران به مردم هشدار می‌داد و آنان را آگاه می‌کرد. ایشان می‌فرماید: «مستکبرین منحصر نیستند به سلاطین، منحصر نیستند به رؤسای جمهور، منحصر نیستند به دولت‌های ستمگر، مستکبرین یک معنای اعمی دارد؛ یک مصداقش همان اجانب هستند که تمام ملت‌ها را ضعیف می‌شمرند و مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهند» (خمینی، ۱۳۸۳: ۳). ایشان از نقشه‌های استعمارگران برای ضربه زدن به اسلام و روحانیت در کتاب «مبارزه با نفس یا جهاد اکبر» می‌نویسند و این نکته را یادآور می‌شوند که هدف اصلی آنها نابودی اسلام است. لذا هشدار می‌دهند که «یادی استعمار می‌خواهند تمام حیثیات اسلام را از بین ببرند و شما باید در مقابل ایستادگی کنید» (خمینی، ۱۳۵۱: ۵۶).

بنابراین یکی از مشکلات اساسی که در آن زمان، در جامعه ایران وجود داشت، دخالت و حضور کشورهای بیگانه در امور داخلی ایران بود که باعث نارضایتی مردم می‌شد. به عبارت دیگر ایران در بیشتر زمینه‌ها استقلال نداشت و همیشه دستخوش تصمیمات دولت‌های بیگانه بود. امام خمینی(ره) در این مورد می‌فرماید: «ما استقلال می‌خواهیم، می‌خواهیم خودمان مملکت خودمان را اداره کنیم، نمی‌خواهیم

تحت نظر دیگران باشد، مملکت مال ماست، خوب است مال ما، بد است مال ما، ما نمی‌خواهیم دیگران در مملکت ما دخالت کنند» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۲).

علاوه بر مسایل مطرح شده در بالا، مشکل عمده‌ای که در عصر پهلوی، جامعه را دچار بحران می‌کرد استبداد، ظلم و ستم حکومت نسبت به مردم جامعه بود. در نظام شاهنشاهی حاکم بر ایران، همه چیز تحت نظارت و فرمان‌های شخص شاه بود و هیچ‌کس توان مخالفت با نظرات وی را نداشت. همه تصمیمات مهم با فرمان‌های شخص شاه ابلاغ می‌شد و در تمام جنبه‌های عمده سیاستگذاری، شاه نقش محوری ایفا می‌کرد. مجلس و دیگر سازمان‌ها و نهادهای مشارکت، فقط نقشی نمایشی پیدا کرده بودند (ازغندی، ۱۳۸۲: ۲۳۳).

دولت پهلوی هیچ حق اعتراضی برای مردم قایل نبود. این دولت به خاطر کسب درآمدهای عظیم نفتی به خصوص در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی، دیگر نیازی به اخذ مالیات و مشارکت مردم نداشت. به همین خاطر و بر اساس فرمول «عدم اخذ مالیات در مقابل عدم نمایندگی»، شاه به‌عنوان شخص اول مملکت همه تصمیمات را می‌گرفت و هیچ تعهدی نسبت به مردم احساس نمی‌کرد و بدون توجه به خواست و رضایت اجتماعی، اقدامات سیاسی و اقتصادی خود را انجام می‌داد. بدین ترتیب همه باید مطیع و فرمانبردار شاه باشند و اعتراضی نکنند (ازغندی، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴).

برای حفظ چنین نظامی، قطعاً به یک دستگاه سرکوب نیاز است که در دوره پهلوی وجود داشته است. فرزین وحدت در کتاب «روربارویی فکری ایران با مدرنیت» وضعیت استبدادی ایران در عصر محمدرضا شاه را به خوبی توصیف می‌کند. او می‌نویسد: «پس از سرکوب خونین قیام مذهبی خرداد ۱۳۴۲، که در آن آیت الله خمینی و پیروانش نقش محوری داشتند، پلیس مخفی شاه، ساواک، کنترل خود را بر تقریباً تمام جنبه‌های زندگی عمومی گسترش داد، احزاب سیاسی مستقل ممنوع شدند، ادبیات، هنر، گفتار سیاسی در معرض سانسور گسترده قرار گرفت (وحدت، ۱۳۸۲: ۱۹۸).

امام خمینی(ره) نیز همیشه ظلم و ستم نظام شاهنشاهی را محکوم کرده و علیه آن سخنرانی‌های زیادی فرموده‌اند. ایشان در یکی از این سخنرانی‌ها در سال ۱۳۵۶ می‌فرمایند: «پنجاه سال این ملت سی میلیون در حال اختناق و در حال گرفتاری از همه جهات، نه مطبوعاتش آزاد است، نه رادیوشان یک رادیوی ملی است که دست مردم باشد اداره‌اش، و نه خطابه‌های خطیب‌های ما، نطق‌های گویندگان ما آزاد است. همه این‌ها در تحت زور پلیس و فشار پلیس دارد اداره می‌شود» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۰). امام خمینی(ره) همه این موارد را ناشی از استبداد و زورگویی نظام شاهنشاهی می‌داند و در مقابل آن موضع‌گیری می‌کند.

مشکل مهم دیگری که در نتیجه این استبداد رخ می‌دهد، فساد اقتصادی در سطح وسیع آن می‌باشد که باعث ثروتمندتر شدن روزه‌روز طبقه حاکم و فقیر شدن مردم عادی می‌گردد. همراه با افزایش ثروت شاه و اطرافیانش، مردم عادی روزه‌روز فقیرتر می‌شدند و با رنج و زحمت زیاد به زندگی خود ادامه می‌دادند. امام خمینی(ره) در این رابطه می‌فرماید: «علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده‌های

نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارت‌گر و حرام‌خوار در ناز و نعمت بسر برند» (خمینی، بی‌تا: ۳۷).

بنابراین فقدان استقلال و دخالت بیگانگان، استبداد و ظلم و ستم، فساد دستگاه حکومت و فقر عمومی را می‌توان به‌عنوان مشکلات و بحران‌های عصر زندگی امام خمینی(ره) مطرح کرد که در واقع این مسایل باعث ایجاد بحران بزرگتر یعنی انحطاط و عقب ماندگی جامعه مسلمان ایران شده بود که در نهایت نیز به فروپاشی نظام شاهنشاهی منجر شد. امام(ره) به وضوح به این مسأله اشاره فرموده‌اند: «نقشه آن است که ما را عقب نگه دارند و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت باری که داریم نگه دارند» (همان: ۱۴).

### تشخیص علل بحران

پس از این که انحطاط و عقب ماندگی جامعه ایران به‌عنوان بحران اصلی شناسایی شد، باید علت بحران را از دیدگاه امام خمینی(ره) مورد بررسی قرار داد.

آنچه که از ادبیات و سخنان امام خمینی(ره) در نقد و نفی حکومت پهلوی برمی‌آید، این است که ایشان علت اصلی و عمده انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان را دوری از اسلام و جدایی دین از دولت مطرح می‌کنند. امام در آثار و پیام‌های متعددی که از خود بر جای گذاشتند، نادیده گرفتن اسلام واقعی و کنار گذاشتن قرآن کریم از متن زندگی مردم را علت همه مشکلات می‌دانند. ایشان در این رابطه می‌فرمایند: «اصلاً از اول نقشه این بوده است. از زمان رضا شاه این نقشه‌ها بود که باید این ملت را عقب نگه داشت؛ باید این ملت را از دیانتش منفصل کرد. این‌ها می‌دانستند که این چیزی که اعتراض است و آن چیزی که محرک مردم و جامعه می‌تواند باشد قرآن کریم است و آنها که از قرآن متابعت می‌کنند» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۹۷).

بر این اساس، حکومت همیشه سعی داشت که سیاست را از دین منفصل کند تا مزاحمتی از سوی علمای دین متوجه سیاست‌های دولت نباشد و شاه به صورت خودسرانه هرکاری که خواست به راحتی انجام دهد. ازغندی این وضعیت را بدین سان شرح می‌دهد: «در واقع از سال ۱۳۴۰ به بعد محمدرضا شاه در خصوص سیاست دینی به دنبال تحقق نظریه جدایی دین از سیاست بود و نه اسلام منهای روحانیت. وی دینی را ترویج می‌کرد که به موازات سیاست‌های او باشد یا حداقل نسبت به سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی شاه بی‌تفاوت باشد» (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۰۷).

به‌طور خلاصه امام خمینی(ره) معتقد است که همه مشکلات مردم به خاطر کنار گذاشتن اسلام از عرصه سیاسی و اجتماعی است، به‌طوری‌که قرآن تنها در مجلس تدفین و در گورستان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد (خمینی، ۱۳۶۸: ۵).

### نظم و خیال، بازسازی جامعه

با مطالعه آثار امام خمینی(ره) مشخص می‌شود که ایشان یک جامعه آرمانی را در نظر دارند که آن، جامعه‌ای است تحت حاکمیت خدا. «کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون‌گذاری نیز

ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند و اما قانون همان قوانین اسلام است» (خمینی، ۱۳۲۳: ۱۸۴). بر این اساس خدا به وسیله بندگان برگزیده خود که همان پیامبران هستند، این کار را انجام می‌دهد؛ اما بر طبق مذهب تشیع، بعد از رحلت پیامبر(ص)، امامان معصوم(ع) عهده‌دار اداره جامعه می‌شوند. امام خمینی(ره) در کتاب «کشف الاسرار» به طور مفصل به این موضوع پرداخته است و شواهدی برای اثبات آن می‌آورد که از آن جمله آیه ۶۷ سوره مائده می‌باشد: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یمهدی القوم الکافرین»<sup>۱</sup>. ایشان شأن نزول این آیه را مربوط به اعلام امامت علی(ع) توسط پیامبر(ص) می‌داند (همان: ۱۱۲-۱۳۰). بنابراین بعد از پیامبر(ص)، امام علی(ع) عهده‌دار اداره جامعه هستند و بعد از ایشان نیز امامت به امر خدا به عهده فرزندان آن بزرگوار واگذار می‌شود که این سلسله تا امام دوازدهم ادامه می‌یابد. در آراء و تفکر شیعیان امام دوازدهم، حضرت مهدی(عج) از دیده‌ها غایب شده‌اند و همه انتظار ظهور ایشان را دارند. امام خمینی(ره) نیز این نکته را قویاً تأیید و بر آن تأکید می‌کند که حکومت آرمانی همان حکومت صاحب زمان(عج) است که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. ایشان همه حکومت‌ها در زمان غیبت را دارای نقص می‌داند. «این حکومت‌هایی که در جهان تشکیل می‌شود تا زمان ظهور که هیچ‌کدام به وظیفه خود عمل نمی‌کنند و همین‌طور هم تاکنون بوده» (همان: ۲۲۵).

### راه درمان

پس از این که دلیل بحران توسط امام خمینی(ره) شناسایی شد، او باید با توجه به واقعیات و امکانات موجود راه حلی برای درمان جامعه ارائه دهد. ایشان به ناچار از جامعه آرمانی خودش که همانا حکومت اولیای معصوم خدا است فاصله می‌گیرد؛ اما در مورد این که در عصر غیبت چه باید کرد، نیز راه حلی ارائه می‌کند.

ایشان برای حل بحران و مشکلات موجود، پیوند همه جانبه دین و سیاست و برقراری حکومت دینی در قالب ولایت فقیه را پیشنهاد می‌کند. امام خمینی(ره) در کتاب «ولایت فقیه»، به سادگی راه حل خود را که همان تشکیل حکومت اسلامی تحت نظر فقیه جامع‌الشرایط است، ارائه می‌دهد و به اثبات نظریه خودش می‌پردازد. ایشان، جدا کردن دین از سیاست را نقشه بیگانگان برای چپاول مسلمین دانسته، می‌فرماید: «این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دین‌ها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم(ص) سیاست از دیانت جدا بود» (خمینی، بی تا: ۱۹).

۱. ای پیامبر، ابلاغ کن آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت خدا را نرسانده‌ای و خدا تو را از شر مردم حفظ می‌کند، خداوند قوم کافرین را هدایت نمی‌کند.

بر این اساس، امام خمینی ثابت می‌کند که اسلام رابطه همه جانبه با سیاست دارد و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. ایشان در آثار متعدد خود بر این نکته قویاً تأکید می‌فرماید: «والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد» (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۰۵).

شایان ذکر است که در طول تاریخ اسلام، حکومت‌ها و دولت‌های زیادی تحت عنوان حکومت اسلامی شکل گرفته و وجود داشته‌اند که نظام مبتنی بر خلافت و همچنین پادشاهی‌هایی که ادعای اسلام داشته‌اند، از آن جمله‌اند. اما منظور امام خمینی از حکومت اسلامی، نوع خاصی از حکومت است که برای اولین بار در ایران و توسط ایشان پایه‌ریزی شد. به‌طور خلاصه در اندیشه امام خمینی، ساختار مطلوب و مبتنی بر واقعیت، همانا نظام مبتنی بر ولایت فقیه می‌باشد.

ایشان معتقد است که زمامدار جامعه اسلامی باید دو شرط اساسی داشته باشد که عبارتند از: علم به قانون، عدالت. چون حکومت اسلامی حکومت قانون است، زمامدار باید به قوانین الهی عالم باشد و از طرف دیگر باید از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد و این همان عدالت است. امام خمینی، چنین شخصی را برای رهبری جامعه اسلامی، در دوران غیبت امام معصوم (ع) مناسب می‌داند: «اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خواست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند» (خمینی، بی تا: ۵۵).

امام (ره) برای اثبات این که ولایت و رهبری جامعه باید بر عهده فقیه جامع الشرایط باشد به آیه ۵۹ سوره نساء استناد می‌کنند: «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم .....». بر اساس آیه فوق مسلمانان از طرف خداوند امر به اطاعت از اولیای امورشان شده‌اند و منظور از اولی الامر نیز پس از امام معصوم (ع) همان فقهای هستند که شرایط عدل و علم به قانون را داشته باشند (همان: ۹۶-۱۰۰).

با توجه به مطالب مطرح شده، امام خمینی فقهای جامع الشرایط را جانشین پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) می‌داند و معتقد است که برای نجات جامعه و رهایی از بحران‌های موجود باید حکومت اسلامی تحت رهبری ولی فقیه ایجاد شود. ایشان در وصیت نامه خود نیز به این موضوع اشاره می‌کنند: «اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به‌کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگری‌ها و چپاول‌گری‌ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب خود برساند» (خمینی، ۱۳۶۸: ۱۸).

دیدگاه امام خمینی (ره) در چارچوب نظری بحران اسپریگنز به صورت زیر در می‌آید:

مشاهده بحران	انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان
علل بحران	جدایی دین از سیاست
بازسازی ذهنی جامعه (جامعه آرمانی)	جامعه تحت حاکمیت خدا که به رهبری امام معصوم (ع) ایجاد می‌شود.
راه درمان	پیوند همه جانبه دین و سیاست در قالب ولایت فقیه.

### ظهور و شکل‌گیری نظریه‌ها، از بحران تا راه‌حل

در بخش‌های پیشین سعی بر انطباق نظریه‌های دو اندیشمند مطرح دنیای اسلام، یعنی امام خمینی(ره) و علی عبدالرازق مبنی بر پیوند و جدایی دین و سیاست، با چارچوب نظری بحران اسپریگنز شد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، این اندیشمندان هر دو از یک بحران مشترک یعنی انحطاط و عقب‌افتادگی مسلمانان، به دو راه‌حل کاملاً متفاوت از هم رسیدند؛ البته ذکر این نکته ضروری است که تأثیر مبانی اعتقادی و جهان‌بینی هر یک از این اندیشمندان در شکل‌گیری نظریه آنها به هیچ‌وجه نادیده گرفته نمی‌شود و تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری راه حل پیشنهادی اندیشمند دارد. برای این که مطالب برای مخاطب، واضح‌تر گردد، باید از زاویه‌ای دیگر نگاهی به نحوه شکل‌گیری این دو نظریه مبذول گردد و به این سؤال، پاسخ داده شود که: چگونه بر اساس چارچوب نظری بحران اسپریگنز، در شکل‌گیری یک نظریه، هم باید زمینه را مدنظر قرار داد و هم به اعتقادات و جهان‌بینی نظریه‌پرداز توجه کرد؟

#### بحران؛ محرک نظریه‌پرداز

در دوران زندگی عبدالرازق یعنی در نیمه دوم قرن نوزدهم و دهه‌های نخستین قرن بیستم، در جوامع تحت سلطه امپراتوری عثمانی، بحران به‌حدی فراگیر بود که این دوره را می‌توان نقطه عطفی در ظهور اندیشمندان اسلامی دانست. شواهد تاریخی که قبلاً به آن اشاره شد، به روشنی گویای وضعیت اسفبار دستگاه خلافت و جوامع تحت سلطه آن است؛ و از طرفی شاهد ظهور نظریه پردازان جدید در این دوره هستیم که ذهن همگی آنها به‌خاطر وجود بحران‌ها و مشکلات تحریک شده بود و باید راه‌گریزی می‌یافتند.

از معروفترین این اندیشمندان می‌توان به محمد عبده، سید عبدالرحمان کواکبی، و محمد رشید رضا اشاره کرد که هر کدام به نوعی به دنبال راه درمان جامعه بودند. طبق دیدگاه اسپریگنز، در دوره‌هایی که مردم خوشبخت هستند و کمتر مشکلی در جامعه وجود دارد، نظریه‌های سیاسی نیز کمتر و کمتر می‌شوند. وی معتقد است که «احتمالاً اگر نظریه‌پرداز مسأله‌ای نمی‌داشت، چه بسا که اصلاً زحمت نوشتن به خود نمی‌داد» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۷۷).

بنابراین باید در عصر زندگی عبدالرازق هم مسائلی وجود می‌داشته که نظریه‌های متعددی را موجب شده و ذهن نظریه‌پردازان را تحریک کرده است.

این قضیه در مورد عصر زندگی امام خمینی(ره) نیز صادق است. ایشان در دوره‌ای از تاریخ ایران یعنی دهه ۱۳۴۰ش، نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند که بحران تا حد زیادی فراگیر شده بود و تقریباً همه نسبت به آن آگاه شده بودند؛ شایان ذکر است که دهه ۱۳۴۰ش دوره اوج‌گیری کارشکنی‌های نظام پهلوی بود که همین مشکلات و بحران‌ها باعث تحریک جامعه و شروع مبارزات به‌صورت منسجم گردید. جامعه ایران نیز در این دوران شاهد ظهور نظریه‌های زیادی از سوی گروه‌ها و افراد مختلف بوده است. ظهور گروه‌هایی مثل نهضت آزادی با محوریت بارزگان و آیت الله طالقانی، فدائیان اسلام و مجاهدین

خلق که هر دو گرایش‌های مارکسیستی داشتند و در صدر همه آنها ورود مستقیم امام خمینی(ره) به عرصه مبارزه علیه رژیم، همگی در دهه ۱۳۴۰ش اتفاق افتاد.

سید محمد علی حسینی زاده در کتاب «اسلام سیاسی به مثابه گفتمان» به وضوح به این مطلب اشاره می‌کند که بحران‌های دهه ۱۳۴۰ش، چگونه باعث تحریک اذهان اندیشمندان و گروه‌های مختلف شد. وی معتقد است که از آغاز دهه چهل، رژیم پهلوی چهره سرکوب‌گر، سکولار و غرب‌گرای خود را به نمایش گذاشت که این سیاست‌ها هر کدام به نوبه خود باعث تحریک و تقویت گفتمان‌های ضد خود شدند. استبداد و غرب‌گرایی، آزادی و بومی‌گرایی را تقویت کرد و سرانجام سیاست‌های ضد مذهبی باعث بازسازی اصول و گفتمان دینی شد و آن را به سوی سیاسی شدن هر چه بیشتر هدایت کرد (حسینی زاده، ۱۳۸۵: ۱۸۳).

بنابراین، اوضاع بحرانی دهه ۱۳۴۰ باعث رشد سریع معترضان و ظهور نظریه‌های سیاسی از هر نحله فکری شد. جمله زیر از امام خمینی(ره) که در یک سخنرانی در سال ۵۷ توسط ایشان ایراد شد، به وضوح نشان دهنده تأثیر بحران در شکل‌گیری نظریه ولایت فقیه است: «اگر این‌ها با ملت راه رفته بودند، اگر این‌ها به خواست ملت توجه کرده بودند، اگر این‌ها به وظایف خودشان عمل کرده بودند، اگر این‌ها یک گرایشی به اسلام و قواعد اسلام داشتند مردم چه مخالفتی می‌کردند با این‌ها» (خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۲۶).

#### اختلاف در جهان‌بینی و تشخیص‌های گوناگون

قطعاً مبانی نظری و فکری هر اندیشمندی در شکل‌گیری اندیشه وی مؤثر خواهد بود؛ این که اندیشمند مورد نظر جهان را چگونه می‌بیند و چه غایتی برای آن متصور است در نظریه‌هایی که ارائه می‌دهد به شدت مؤثر است. همان‌طور که اسپریگنز نیز به آن اشاره می‌کند، اعتقادات و نگاه متفاوت هر اندیشمندی به جهان پیرامونش در مرحله تشخیص علل و ارائه راه‌حل تأثیر عمیقی می‌گذارد. یک نظریه‌پرداز رادیکال در مرحله تشخیص علل، راهی متفاوت با یک اندیشمند محافظه کار انتخاب می‌کند، زیرا نگاهش به انسان و جهان با نگاه فرد محافظه کار یکی نیست. وی معتقد است که «درک رابطه بین تشخیص علل ناسامانی و مواضع سیاسی متفکران مشکل نیست» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۱۰۹، ۱۰۸). بنابراین، نوع نگاه متفاوت هر متفکری به انسان و جهان که از مرحله تشخیص علل به بعد، تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری نظریه نهایی دارد باعث جدایی مکاتب مهم اندیشه سیاسی از هم می‌شود.

قاعده‌ای که در بالا مطرح شد، در مورد اندیشمندان مسلمان نیز صحیح به نظر می‌رسد. قبلاً اشاره شد که علی عبدالرازق علت انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان را پیوند دین و سیاست مطرح می‌کند و در نهایت نیز خواستار جدایی مسایل دینی از مسایل سیاسی است. وی به دنبال محقق شدن یکی از مظاهر تمدن غرب که همان سکولاریسم است، در جهان اسلام بود. عبدالرازق با وجود این که از علمای تراز اول دین و فقهی برجسته بود، اما در عین حال با دانشگاه نو بنیاد مصر که نظرات و رویکردهای غربی را ارائه می‌کرد، ارتباط داشت و از طرف دیگر برای پیگیری دانش غیردینی خود در حوزه علم سیاست مدتی نیز به انگلستان مهاجرت کرد (فیلالی انصاری، ۱۳۸۰: ۱۶).

با توجه به این شواهد می‌توان چنین اظهار کرد که او شناختی نسبی از اندیشه غربی داشته است که در کتاب «اسلام و مبانی حکومت» نیز به آنها اشاراتی دارد. وی پیشرفت ملل غربی را از نزدیک لمس کرده بود و از طرفی پس رفت جوامع مسلمان را نیز می‌دید؛ به طور قطع نوع نگاه عبدالرازق به جهان در نتیجه آشنایی او با علوم غربی تغییر کرده بود و در نهایت نیز بر نظریه وی برای پیشرفت جوامع مسلمان تأثیر گذاشت. برای این که این مطالب واضح‌تر گردد لازم است دیدگاه رشید رضا که تقریباً هم عصر عبدالرازق بود و با همان بحران مواجه بود نیز به اختصار مطرح گردد.

محمدرشید رضا متوفای ۱۹۳۵م، یکی دیگر از متفکران مشهور مسلمان است که برای رهایی از بحران نظام خلافت، نظریه‌ای ارائه داده است که این آراء در رساله‌ای به نام «الخلافة و الامامة العظمی» در سال ۱۹۲۲ به چاپ رسید. وی بین خلافت خلفای راشدین و خلافت بالفعل مسلمانان که در تاریخ شاهد آن هستیم، تفاوت می‌گذارد. رشید رضا خلافت زمان خودش را منحرف و در خدمت مطامع مستبدان می‌داند که از عهد خلفای راشدین نیست (عنایت، ۱۳۶۵: ۱۳۲-۱۳۴). بنابراین علت بحران را انحراف اشخاص می‌داند و نه ناکارآمدی کل نظام خلافت.

وی تنها راه درمان جامعه را برقراری حکومت اسلامی معرفی می‌کند. در این حکومت انسان‌ها حق قانون‌گذاری دارند و حتی خلیفه‌ای که از طرف نمایندگان مردم (شورای حل و عقد) انتخاب می‌شود تحت نظارت آنها در می‌آید (همان: ۱۴۰-۱۴۸). او همچنین آرای عبدالرازق در مورد خلافت را محکوم کرده و نسبت به انتشار کتاب «اسلام و مبانی حکومت» موضع‌گیری می‌کند. رشید رضا در صورتی که با همان مشکلات و بحران‌ها از دیدگاه عبدالرازق مواجه است، ولی راه درمانش کاملاً در مسیری مخالف حرکت می‌کند. او به شدت مخالف سکولاریسم است و تاب تحمل جدایی دین از دولت را ندارد (عمار، ۱۳۸۲، ۳۳).

اکنون با در کنار هم قرار دادن نظرات عبدالرازق و رشید رضا، می‌توان به تأثیر مبانی نظری آنها در ارائه راه درمان شان پی برد. رشید رضا مسلمانی سنتی است که در نظراتش تعهد نسبت به اصول اسلام کاملاً احساس می‌شود، در صورتی که عبدالرازق خودش را از این قید و بندها رها کرده و گرایش به غرب را به وضوح می‌توان در اندیشه‌اش مشاهده کرد.

مطالبی که در مورد تأثیر اعتقاد و جهان‌بینی این متفکران بر اندیشه آنها ذکر شد، در مورد امام(ره) نیز صادق است. ایشان قبل از این که به‌عنوان یک اندیشمند سیاسی مطرح باشند، یک فقیه و مجتهد برجسته و متخصص در امور دینی بودند. از طرف دیگر اعتقاد به مذهب تشیع داشتند. شیعیان دوازده امامی اعتقاد دارند که امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) در غیبت به سر می‌برند و روزی ظهور خواهند کرد. بنابراین اعتقادات است که وقتی امام بزرگوار با بحران مواجه می‌شوند، نظریه ولایت «فقیه» که به زعم ایشان نایب امام زمان(عج) است را به‌عنوان راه‌حل مطرح می‌کنند. با توجه به این نوع نگاه به جهان، هر کسی که با بینش خاص امام خمینی دنیا را ببیند، قطعاً به همان راه حل خواهد رسید.

همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، افراد و گروه‌های دیگری نیز نسبت به وضع حکومت پهلوی در ایران اعتراض داشتند، اما به دنبال راه حلی متفاوت از راه حل امام بودند. به‌عنوان مثال، مجاهدین خلق که تحت تأثیر اندیشه مارکس بود، خواستار ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه بود که از انواع ستمگری‌ها شامل امپریالیسم، سرمایه‌داری، استبداد و روحانیت محافظه کار در امان باشد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۵۳).

این شواهد به خوبی گواه بر آن است که هر اندیشمند و نظریه‌پردازی، تحت تأثیر جهان‌بینی و عقایدش قرار می‌گیرد و راه حل پیشنهادی خود را در چارچوب اعتقاداتش مطرح می‌کند؛ به این صورت که اختلاف در جهان‌بینی موجب تشخیص علل‌های گوناگون می‌شود و تفاوت در تشخیص علل به راه درمان‌های مختلف می‌انجامد و در نهایت باعث جدایی مکاتب از هم می‌شود.

### نتیجه‌گیری

هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی فرآیند چگونگی شکل‌گیری نظریه‌های سیاسی در جهان اسلام بود که با استفاده از چارچوب نظری بحران اسپریگنز به آن نایل شدیم. برای نیل به این مهم آراء دو اندیشمند بزرگ جهان اسلام یعنی علی عبدالرازق و امام خمینی(ره)، در مورد رابطه دین و سیاست به‌صورت موردی بررسی گردید. همان‌طور که مشاهده شد امام خمینی(ره) طرفدار پیوند همه جانبه دین و سیاست، و علی عبدالرازق خواستار جدایی آنها از هم بود.

جالب اینجاست که هر دو متفکر برای اثبات نظریه خود به آیات قرآن رجوع می‌کنند و به نوعی کلام خدا را پشتوانه دیدگاه خود قرار می‌دهند. اما پژوهش پیش‌رو بر آن است که عوامل و شرایط دیگری در شکل‌گیری این نظریه‌ها نقش داشتند؛ یعنی هر یک از این اندیشمندان تحت تأثیر زمینه خاصی به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. به این صورت که امام خمینی(ره) در جامعه و زمانی که ارزش‌های دینی مورد هجوم دولت سکولار پهلوی قرار گرفته بود و مردم تحت ظلم و ستم نظام شاهنشاهی زندگی می‌کردند، دست به قلم شد؛ در طرف دیگر عبدالرازق در شرایطی که مردم از حکومت به ظاهر اسلامی در رنج و عذاب بودند نظریه خود را مطرح کرد. درست است که هر دو با یک بحران، یعنی انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان مواجه هستند، اما ریشه‌های بحران در جامعه هر یک از آنها متفاوت با جامعه دیگر است.

پس، مشاهده بحران، نقطه آغاز نظریه‌پردازی است؛ یعنی زمانی که ذهن نظریه‌پرداز تحریک می‌شود و مشکلات موجود، او را به تفکر وا می‌دارد. اما باید توجه داشت که راه حل ارائه شده زاییده یک بحران مشخص نیست. در مرحله تشخیص علل و ارائه راه حل علاوه بر این که زمینه، شرایط و بحران نقش ایفا می‌کنند، نقش عقاید و جهان‌بینی اندیشمندان را نیز نباید نادیده گرفت. اینجاست که کوشش نظریه‌پرداز برای استخراج نوعی نظام سیاسی جایگزین شروع می‌شود و نقش عقاید و جهان‌بینی اندیشمند در شکل‌گیری نظریه برجسته می‌گردد.

بنابراین در شکل‌گیری یک نظریه سیاسی، دو عامل اساسی نقش ایفا می‌کند: اول، بحران موجود که اندیشمند را به حرکت وا می‌دارد و به ذهن او جهت می‌دهد؛ دوم، باورها و نوع نگاهی که نظریه‌پرداز به جهان دارد.

نظریه امام خمینی(ره) و علی عبدالرازق نیز از این اصل پیروی می‌کند. آنها تحت تأثیر شرایط و جهان‌بینی خاص خود به نظریه‌های متفاوتی رسیدند، سپس با یک پیش‌زمینه خاص و برای اثبات مدعای خود به قرآن رجوع می‌کنند و آیاتی را انتخاب و به آنها استناد می‌کنند که به کمک آنها نظر خود را ثابت کنند.

بر اساس این شواهد، روشن گردید که متفکران اسلامی با رجوع به نص مقدس قرآن، تفاسیر گوناگونی از آن برداشت می‌کنند و به نوعی برای شرایط و زمان‌های متفاوت راه حلی در این متن آسمانی می‌یابند. این امر اثبات‌کننده پویایی دین مبین اسلام است و گواهِ بر آن است که قرآن کریم برای هر مشکلی، در هر زمانی راه حلی ارائه می‌دهد.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند ۱۳۷۸، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی؛ ترجمه کاظم فیروزمند؛ حسین شمس‌آوری؛ محسن مدیر شانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
- ازغندی، علیرضا ۱۳۸۲، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷). تهران: سمت.
- ازغندی، علیرضا ۱۳۸۴، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نشر قومس.
- اسپریگنز، توماس ۱۳۸۲، فهم نظریه‌های سیاسی؛ ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: آگاه.
- انصاری، محمدباقر ۱۳۸۷، غدیر در قرآن، قرآن در غدیر. قم: دلیل ما. ۳جلدی.
- جمشیدی، محمدحسین ۱۳۸۸، اندیشه سیاسی امام خمینی (س). تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حسینی زاده، محمدعلی ۱۳۸۵، اسلام سیاسی به مثابه گفت‌وگو. قم: دانشگاه مفید.
- استکبار جهانی و شیطان بزرگ از دیدگاه امام خمینی، ۱۳۸۳. تدوین علیرضا حاجی زاده؛ محمود دارینی. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه. بی‌جا، بی‌تا.
- خمینی، روح‌الله ۱۳۶۸، وصیت‌نامه سیاسی-الهی. اصفهان: دانشگاه صنعتی اصفهان.
- خمینی، روح‌الله ۱۳۵۱، مبارزه با نفس یا جهاد اکبر. بی‌جا.
- خمینی، روح‌الله ۱۳۲۳، کشف اسرار. بی‌جا.
- شرابی، هشام ۱۳۶۹، روشنفکران عرب و غرب؛ ترجمه عبدالرحمان عالم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- شولتسه، اینهارد، ۱۳۸۹، تاریخ جهان اسلام در قرن بیستم؛ ترجمه ابراهیم توفیق. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- صحیفه نور، ۱۳۶۱. (مجموعه رهنمودهای امام خمینی مدظله العالی). تهران: وزارت ارشاد اسلامی. ۲۲ جلدی.
- عنایت، حمید ۱۳۵۸، سیری در اندیشه سیاسی عرب. تهران: انتشارات سپهر.
- عنایت، حمید ۱۳۶۵، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- عبدالرازق، علی ۱۳۸۲، اسلام و مبانی حکومت؛ ترجمه محترم رحمانی و محمد تقی محمدی. تهران: نشر سرایی.
- عماره، محمد ۱۳۸۲، مقدمه کتاب اسلام و مبانی حکومت؛ ترجمه محترم رحمانی و محمد تقی محمدی. تهران: نشر سرایی.
- فاستر، مایکل برسفورد ۱۳۵۸، خداوندان اندیشه سیاسی؛ ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فریاد برائت، ۱۳۶۶. (پیام حضرت امام خمینی به حجاج بیت الله الحرام). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فیرجی، داود ۱۳۹۰، فقه و سیاست در ایران معاصر (فقه سیاسی و فقه مشروطه). تهران: نشر نی.
- فیلالی انصاری، عبدو ۱۳۸۰، دیباچه کتاب اسلام و مبانی قدرت؛ ترجمه امیررضایی. تهران: قصیده سرا.
- قرآن مجید. ترجمه مهدی الهی قمشه ای. انتشارات ایران.
- کاتوزیان، محمدعلی ۱۳۶۸، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ ترجمه محمدرضانفیسسی؛ کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- کوثر، ۱۳۷۱. (مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام خمینی (س) همراه با شرح وقایع انقلاب). تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۲ جلدی.
- لنچافسکی، ژرژ ۱۳۳۷، تاریخ خاورمیانه؛ ترجمه هادی جزایری. تهران: انتشارات رنگین.
- منوچهری، عباس ۱۳۸۷، رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: سمت.
- وحدت، فرزین ۱۳۸۲، رویارویی فکری ایران با مدرنیت؛ ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران: فقتوس.
- وحدت از دیدگاه امام خمینی، ۱۳۷۶. تهران: موسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی.
- ورداسی، ابوذر ۱۳۵۸، ماهیت حکومت اسلامی از دیدگاه آیت الله نائینی. شهرضا: انتشارات مولی.
- بشیریه، حسین ۱۳۸۱، فرهنگ اسلامی و سیاسی شدن اسلام. بازتاب اندیشه - شماره ۲۹ - ۴۰۴ - ۴۰۱.
- حقیقت، سید صادق؛ حجازی، سید حامد ۱۳۸۹، نگاهی انتقادی به کاربرد نظریه بحران اسپریگنز در مطالعات سیاسی. علوم سیاسی - شماره ۴۹. ۱۸۷-۱۹۵.
- مظفری، آیت ۱۳۸۷، چرایی نگاه متضاد به رابطه دین و سیاست نزد عبدالرازق مصری و امام خمینی. مطالعات انقلاب اسلامی - شماره ۱۵. ۱۰۵-۱۳۸.